

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیین

الظاهرین المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

بحثی که شد درباره‌ی تعبیدی و توصیلی خوب ایشان فرمودند که راهش منحصر به متمم جعل است با جعل اول نمی‌شود و اگر شک کردیم در متمم جعل خوب اصل عدمش است و نتیجتاً نتیجه‌اش با توصیلی یکی می‌شود این اگر شک در این جهت شد با متمم جعل ثابت نشد که تعبیدی نتیجه‌اش توصیلیه است این در مرحله‌ی به اصطلاح اصل لفظی، اصل لفظی را جاری نمی‌دانستند الا با همین متمم جعل به این معنا، شبیه یک چیزی شبیه اطلاق مقامی می‌شود مثلاً، اطلاق مقامی شبیه به آن است.

بعد متعرض مقام شک شدند که اگر شک بکنیم آیا اعتبار قصد قربت شده یا نه ایشان می‌فرمایند به اینکه فاعلم: انه قد قال بالاشتغال فی المقام من لم یقل به عند الشک فی الأقل والأكثر الارتباطیین، وربما یننی ذلك علی الفرق، خود این بحث، بحث سنگینی نیست حالا به هر حال یا براءت است یا اشتغال است این بحث سنگینی نیست و قاعدتاً هم باید اشتغال باشد چون شک در سقوط تکلیف است قاعدتاً هم اشتغال است خود بحث آسان است این بحثی که ایشان فرمودند بحثش آسان است.

لکن ایشان در خلال بحث برای اینکه تحلیلی از مساله بدهند وارد مساله‌ی اقل و اکثر شدند اجمالاً بعد هم وارد مساله‌ی محصلات شرعی و عقلیه و اینها و به مناسبت‌هایی نکاتی راجع به حدیث رفع و اینها را هم متعرض شدند من دیدم حالا که ایشان متعرض شدند ما به اندازه‌ای بخواهیم تفصیلی متعرض بشویم که خوب دیدیم این بحث براءت و اشتغال، گفتیم حالا که ایشان متعرض شدند ما هم عبارت ایشان را بخوانیم هم آن نکات فنی که در مقام وجود دارد که بعد از ان شاء الله در بحث اشتغال و براءت خواهد آمد ان شاء الله اینجا اشاره کنیم.

اولاً ربما یتوهم الفرق بین المحصلات الشرعیة و غیرها عرض کردم شکی که ما می‌کنیم در باب تکالیف اقل و اکثر یک دفعه شک در خود اقل و اکثر است مثلاً نمی‌دانیم آیا مثلاً در غسل وجه باید مقدم باشد بر غسل یدین یا نه خوب شک داریم در این جهت آیا مطلقش کافی است غسل وجه ولو بعد غسل یدین یا نه مقید است، این یک فرق است. یک فرق دیگر گاهی به این است که سر این جهت نیست سر این جهت این که می‌دانیم اینجا چیزی که هست جزو محصلات است یعنی شک در محصل می‌کنیم یک اصطلاحی دارند اگر شک در محصل کردیم آنجا جای اشتغال است.

مثلا اگر شک کردیم ترتیب معتبر است یا ترتیب معتبر نیست حالا بنا بر بگوئیم فرق بین اقل و اکثر ارتباطی و استقلالی خوب اصالة البرائة جاری می شود اصالة البرائة عن وجوب الترتیب ، راحت است .

اما اگر شک منشاء شکمان این شد که اگر ترتیب باشد طهارت حاصل می شود و تکلیف اساسا به طهارت خورده است ، تکلیف آن که برای ما و وظیفه ی ماست طهارت است و این را مثلا از لسان ادله در می آوریم که لا صلاة الا بطهور ما در حقیقت اگر شک در ترتیب کردیم شکمان در این است که آیا اگر مثلا غسل وجه بعد از یدین شد طهور حاصل می شود یا نمی شود ، یعنی شک در محصل شد . اگر شک در محصل شد نه شک در خود عمل ، شک در خود عمل برائت جاری می شود .

اما اگر گفتیم نه خود عمل مطلوب نیست چون یک بحثی دارند آقایان که در باب وضوء تکلیف به خود همان ذات اعمال خورده چون دارد الوضوء غسلتان و مسحتان یا در باب وضوء تکلیف خورده به تطهیر ، مثل و ان کنتم جنبا فاطهروا که در آیه است و در ذیلش هم هست لیرید الله لیطهرکم این خداوند می خواهند تطهیر حاصل بشود .

پس این آیاتی که آمده راه کیفیت حصول تطهیر است راه حصول کیفیت طهارت است اگر شک کردیم ترتیب شرط هست یا شرط نیست شک در این داریم که آیا طهور پیدا می شود یا نمی شود اگر شک در این جهت پیدا کردیم مقتضای قاعده اشتغال است . یعنی باید ما مرتبا انجام بدهیم تا یقین پیدا کنیم که طهور حاصل شده شک در محصل و محصل مجرای اشتغال است یعنی اولاً صورت را بشوئیم بعد دست ها تا یقین پیدا بکنیم به اینکه طهور پیدا شده است . اما اگر شک در خود ذات عمل بود برائت است این است فرق بین ذات عمل و بین عنوان محصل .

آن وقت در بین محصلات هم فرق گذاشتند که محصل عادی باشد یا مثلا محصل عقلی باشد یا محصل عادی باشد یا محصل به اصطلاح شرعی باشد در محصل عادی فرض کنید انسان یک دفعه تکلیف دارد به احراق می گوید این ورقه را بسوزان که به اصطلاح مسیبات تولیدی است ، این ورقه را بسوزان تکلیفش به احراق خورده است . یک دفعه نه مثلا این ورقه را در آتش بیانداز تکلیف به خود فعل خورده است این ورقه را در آتش بیانداز .

اگر گفت این ورقه را در آتش بیانداز مثلا برای انداختن ورقه در آتش یک کیفیت معینی مثلا این می گیرد ورقه را در آتش می اندازد اگر شک کرد که یک کیفیت معینی باشد مثلا شعله ی آتش این قدر باشد وضع آتش این جوری باشد این خصوصیت را داشته باشد در این جهات برائت جاری می شود چون می گوید تکلیف من بوده که این ورقه را در آتش بیاندازم انداختم .

اما اگر تکلیفش این بود ورقه را بسوزان این با انداختن ورقه در آتش کفایت پیدا نمی کند باید علم پیدا بکند که سوختن حاصل شد ، تکلیفش خورده به سوزاندن ورقه نه به انداختن ورقه در آتش اگر محصل ، محصل عادی بود یا محصل عقلی بود در این جور جاها که محصل عادی است این جا هم باز اشتغال جاری می شود یعنی به مجرد انداختن ورقه در آتش

مثلا می گوید آقا این آتش را بگیر بیانداز در خانه ی فلانی ، این هم می گیرد از پشت بام پرت می کند در خانه ی فلانی حالا می خواهد بسوزاند ، نسوزاند فرض کنید به اینکه ایشان در طبقه ی اول یا پشت بام فرض کنید یک پرده ای از آهن قرار داده آتش به زمین نمی رسد ، می رسد ؟ ایشان دیگر وظیفه اش این است که این آتش را پرت کند در خانه پرت کردن آتش در خانه حاصل می شود .

یک بحث دیگر این است که نه می گوید با این آتش این خانه را بسوزان

یکی از حضار : مثل یک چیز که می گویند حکم رفته روی عنوان

آیت الله مددی : همین محصل دیگر .

یک دفعه می گویند این خانه را بسوزان به مجرد اینکه ورقه را بیاندازد در خانه کافی نیست باید بداند که این پشت بام چیزی نگذاشته که مانع وصول آتش باشد و علم پیدا بکند یا ، یعنی بعبارة آخری باید علم پیدا بکند به اینکه احراق و سوزاندن محقق شده مجرد اتیان عمل کفایت نمی کند ، البته اینجا دو تا یعنی چند تا بحث است ، یک بحثش همین است که من الان دارم می گویم که شک در محصل و محصل والی آخره است .

یک بحث از سر باز باب شهادت هم هست یعنی همین مساله در باب شهادت هم هست ، در باب شهادت به این عنوان است که ایشان می گوید من شهادت می دهم که فلانی این آتش را پرت کرد از پشت بام در خانه ی فلانی البته خانه ی شخص آتش هم گرفته این شخص هم می گوید من شهادت می دهم . اما به او می گویند تو شهادت می دهی که این آتش افتاد در حیاط و سوزاند خانه را می گوید این را شهادت نمی دهم من این قسمت را دقت بکنید این قسمت را شهادت می دهم .

یکی از حضار : سبب را

آیت الله مددی : سبب را شهادت می دهم .

این در بحث شهادت هم باز داریم ، آن باز یک بحث دیگری است آنجا هم در فقه داریم که آیا می تواند شهادت بدهد یا نه .

آن وقت در آنجا هم باز اختلاف دیگری وجود دارد و آن مسأله‌ی به اصطلاح تفکیک بین آثار لذا در آن روایت دارد که آقا من اگر در دست مسلمان دیدم می‌توانم مثلاً خرید و فروش بکنم یعنی می‌توانم شهادت بدهم ملک اوست حضرت می‌فرمایند اگر می‌توانی شهادت بدهی ملک اوست یا نه؟ من دیدم دستش معذرت می‌خواهم دیدم دستش است، اما نمی‌دانم مالش هست یا نه شهادت بدهم ملکش است، قاعده‌ی ید. امام می‌فرمایند می‌توانی از او بخری یا نه، اصلاً از او می‌توانی بخری یعنی ملکش است اگر ملکش نباشد چطور می‌خرید. بعد می‌گویند لو لم یجز هذا لما قام این اشاره به این است آن یک بحث شهادت است.

عرض کردم ما مباحث مختلفی داریم این بحثی که در اینجا ایشان می‌خواهد مطرح بکند بحثش این است که محصلات شرعی با محصلات عرفی فرق می‌کند با محصلات عادی فرق می‌کند این نکته‌ای است که ایشان می‌گویند، نکته‌ی فرقی هم واضح است چیست، نکته‌ی فرقی هم این است که در محصلات عادی آن سببیت آن یک امر تکوینی است اگر گفت که باید بسوزانی باید کاری بکند که علم پیدا بکند به سوزاندن اما اگر گفت طهور، چون طهور آن سببیت قابل جعل نیست همان مقدار که از ادله درآمد کفایت می‌کند دیگر محصل شرعی براءت جاری می‌شود به خلاف محصل عرفی که اشتغال جاری می‌شود در محصل شرعی براءت.

یعنی فرق بین محصل شرعی و محصل عرفی یا عادی به قول ایشان یا عرفی به تعبیر بنده فرقی این است که در باب امور عرفی و عادی محصلیت یک امر واقعی است در امر شرعی دیگر محصلیت قابل جعل نیست، اگر گفت شما مکلف به طهورید از آن طرف هم گفت صورت را بشوی دست‌هایت را بشوی، شک کردیم که طهور حاصل می‌شود با تقدیم دست بر صورت اشکال ندارد چون قابل جعل نیست وقتی قابل جعل نباشد اشکال ندارد می‌شود حدیث رفع را شامل بشود.

ربما يتوهم الفرق بين المحصلات الشرعية وغيرها بما حاصله: ان المحصل ان كان عقلياً أو عادياً لا مجال لاجراء البراءة فيه عند الشك في دخل شيء فيه، اگر در محصل عادی باشد یا عقلی باشد، لأنه يعتبر في البراءة ان يكون المجهول مما تناله يد الجعل والرفع الشرعي، این بحثی است که من عرض کردم دائماً می‌خوانیم به خاطر این عبارت ایشان نکات فنی که در اینجا ایشان آوردند و ما دائماً باید متعرض بشویم اینها دیگر اشاره است کم کم به حدیث رفع چون دیگر تا آخر بحث زیاد کلمه‌ی حدیث رفع را به کار می‌برند این مربوط به خصوصیات حدیث رفع است.

راجع به حدیث رفع خوب صحبت خیلی زیاد است هم ما صحبت داریم هم اهل سنت ما به یک جهت دیگری اهل سنت به یک جهت دیگری. اولاً اهل سنت حدیث رفعی که دارند ثلاثی است خطا و نسیان و اکراه است، حالا اشاره‌ای من مباحث حدیث رفع را دائماً اشاره وار وارد می‌شوم.

این حدیث رفعی که اهل سنت دارند، از همان اول هم طبق همان قاعده‌ای که عرض کردم خدمتان علمایشان اختلاف داشتند در قرن اول و دوم در قرن دوم کاملاً واضح است به حدیث رفع تمسک کردند عرض کردم یک قاعده‌ی کلی را که ان شاء الله فراموش نمی‌فرمایید در قرن اول و تا واسط و نسبتاً اواخر قرن دوم حدیث را اهل سنت از زاویه‌ی فقهات نگاه می‌کردند یک فقیهی حدیث را آورده نگاه می‌کردند از قرن سوم به بعد از اواخر قرن دوم و اوایل قرن سوم به بعد حدیث را از زاویه‌ی حکایت نگاه کردند این که می‌گویند حدیث صحیح است حسن است و ضعیف است و فلان این برای زاویه‌ی حکایت است از زاویه‌ی حکایت نگاه کردند لذا مطلب اصلاً کلاً عوض شد.

یکی از آن مطالبی که عوض شد همین حدیث رفع است تصادفاً چون حدیث رفع در قرن دوم نمی‌بینیم که به آن تمسک شده باشد و این نکته‌اش را هم سابقاً عرض کردم اینها این نکات را من عرض می‌کنم ولو ربطی خیلی به بحث ندارد لکن اینها در ارتکاز فقیه باید باشد یعنی وقتی یک مطلبی را نگاه می‌کنید یک مطالبی باید در ارتکاز ذهنی‌تان باید باشد آن ارتکاز ذهنی این است. از زمان صحابه خصوصاً از زمان دومی چون اولی مدتش هم کم بود دو سال و خورده‌ای بود، دومی هم مدتش نسبتاً زیادتر بود ده سال بود و هم فتوحات اسلامی واقع شد جریانات زیادی رویرو شدند مسائل جدیدی با آن رویرو شدند موضوعات جدیدی با آن رویرو شدند خیلی از مسائل در همین زمان دومی مطرح شد و لذا عرض کردم این شخص برای اینکه حل مشکلات هم بکند یک مجمع مشورتی را تشخیص داده بود مرکب از ۳۰ نفر ۱۵ تا از اهل مکه یا مهاجرین و ۱۵ تا هم از انصار که علی بن ابی طالب از مهاجرین طلحه، زبیر اینها از مهاجرین در این مجمع مشورتی بودند ایشان مسائل جدید را در این مجمع مشورتی مطرح می‌کرد، آن وقت نتیجه‌گیری نهایی را می‌آمد روی منبر به مردم اعلام می‌کرد که نتیجه این شد بنا به این شد که این کار را بکنیم، این اصطلاحاً راهی بود.

و لذا دو تا عنصر اساسی از آن زمان وارد دنیای اصول شد اصلاً، اصول در حقیقت از زمان دومی دارای دو تا عنصر اساسی شد یک نکته‌ای بود که من عرض کردم این دو تا عنصر وارد شد بعد دنبال دلیل گشتند مطلب را دقت کنید یکی مساله‌ی اجماع وارد شد چون می‌آمد می‌گفت آقا اینها اهل حل و عقد اجماع کردند که مطلب این است اجماع یعنی همان ۳۰ نفر گفتند حالا که ۳۰ نفر اجماع کردند پس این حجت است اول حجت را به آن تمسک کردند بعد هم خوب حالا این اجمال از کجا حجت است لا تجتمع امتی علی خطاء بعد

دنبال دلیل گشتند ، نه اینکه پیغمبر ، خوب دقت کنید ، بهترین دلیل بر رد آن ، نه اینکه پیغمبر فرمودند هر جا گیر کردید به اجماع مراجعه کنید نه اینکه اول دلیل آمد بعد تطبیقش کردند

یکی از حضار : در ادبیات می گویند توجیه بعد از وضع

آیت الله مددی : ها ، این را دقت کردید ؟

اینها اول آمد انجامش دادند بعد که انجام دادند مخصوصا زمان دومی و جا افتاد دقت کردید خودش ادل دلیل بر بطلانش همین است و لذا مرحوم شیخ هم دارد تعبیری الاجماع الذی هو الاصل لهم و هم الاصل له ، در نجف بین بزرگان معروف بود که احتمالا این عبارت از طرف حضرت بقیه الله به قلم ایشان جاری شده چون دور لازم می آید به حساب ، ایشان مرحوم شیخ اشاره به این دارد در بحث اجماع منقول در رسائل دارد الذی هو الاصل لهم و هم الاصل له ، از یک طرف آنها مطلب خودشان را با اجماع درست کردند از این طرف اجماع را هم خودشان درست کردند یعنی الذی هو الاصل لهم اشاره به اجماع سقیفه ، لکن عرض کردم اجماع سقیفه درست است مطلب شیخ درست است لکن اجماع در اصول از سقیفه نیامد اجماع در اصول از زمان دومی آمد اجماع اگر بخواهیم علمی نگاه بکنیم مطلب شیخ اجمالا درست است نمی خواهم منکر بشوم اما اجماع در اصول از زمان دومی آمد و رأی هم در اصول از زمان اولی ، از زمان اولی هم آمد اما کم است مثلا از اولی نقل شده که راجع به جده که میراث جده به نظرم نقل شده در کتب اهل سنت در میراث جده از اولی صد تا حکم نقل کردند صد جور حکم ، گفته می برد ، گفته نمی برد ، ثلث است فلان ، این هست دارند اهل سنت . اما اصلش از دومی .

دومی هم سرش این بود اینها می آمدند می گفتند این حدیث این مطلب در قرآن نیست کسی هم از صحابه سوال می کردند چیزی از رسول الله دارید دیدید ندیدید ، لذا عرض کردم این مقدار مطالبی که اینها در زمان دومی در ده سال یا دوازده سال بعدش که سومی آمد چون با چهارمی چون یک کمی زاویه دارند با امیرالمؤمنین حالا غیر از این جهتش مثلا اینها می آمدند می گفتند کسی از صحابه می گفت ما ندیدیم .

آن وقت در سال پنجاه یا شصت یا هفتاد یک کسی از مثلا از دهات یمن می آمد می گفت آقا من نزد رسول الله بودم این مطلب آنجا شد لذا می بینیم بعضی از احکام را از اینها نقل می کنند روشن شد ؟ یعنی در خود زمان صحابه وقتی که نشسته بود مطرح می کرد در ذهنشان نبود یا بعد آمدند یکی می آمد از گوشه ای از یمن یک ورقه ای با خودش می آورد می گفت این نامه ای است که پیغمبر به ما نوشته بعضی از احکام در آن نامه بود می خواهم من تاریخ را ریشه های تاریخ را

اگر از یک جهت می گویند ما نداریم چنین مطلبی را از یک طرف دیگر با یکی نقل می کند از رسول الله این دو تا زمان است گفت در تناقض هشت وهله است . وقتی که میان صحابه مطرح می کرد کسی نقل نمی کرد سال ۵۰ - ۶۰ یک کسی آمد گفت آقا ما در یمن بودیم این نکته ای است حالا که ، چون گاه گاهی ما خودمان از اهل سنت هم دفاع می کنیم غرض این در تناقض در آثار اهل سنت نباشد چون اینها آمدند جمع کردند در سال ۱۰۰ مجموعه ی آنهایی که گفته شده بود آنچه که در زمان آن دومی بود ده سال بود ، دو سال هم او دوازده سال و خورده ای بعد از پیغمبر اما بعدها چیزهای دیگری پیدا شد یا نوشتارهایی آمد یا کسی آمد .

حتی دارد در یک قصه ای عرض کردم در رساله ی شافعی هم نقل می کند ، سندش نزد اهل سنت خیلی به نظر معتبر نیامد اما شافعی دارد خیلی هم به آن اهتمام ، مانور می دهد ، می گوید یک کسی از دومی یک سوالی کرد یک جوابی داد بعد یکی بلند شد گفت یا خلیفه یا مثلا یا امیر المؤمنین من یک روزی در مدینه نزد پیغمبر بوم اعرابی بود یک شخص عادی بود و یک کسی همین مساله را پرسید پیغمبر این جور فرمود دقت می کنید ؟ با اینکه می گوید گفت دومی جواب داد ، این در رساله ی شافعی دارد دومی گفت پس به همان که رسول الله گفته عمل بکنید به قول من عمل نکنید ، همان که رسول الله گفته است ، دقت کردید ؟

اینها می آمدند سوال می کردند کسی بوده ؟ خوب گاهی گاهی جواب را بعد از ۲۰ سال می آورد این نبود که همه همان جا در آن مجلس حاضر باشند یک نکته ای است که دقت کنید کیفیت

یکی از حضار : ... باطل است اینها

آیت الله مددی : خیلی خوب حالا

به هر حال خود شافعی در رساله خیلی ۵ - ۴ صفحه ، ۴ - ۳ صفحه راجع به این مانور می دهد می گوید نگاه کنید که خلیفه مثلا چطور چقدر حالت داشته با اینکه خودش حکم کرده چون حکم رسول الله رسید از حکم خودش رفع ید کرد و آنچه که مربوط به رسول الله بود گفت عمل بکنید .

غرضم این است که این حدیث رفع تا یک مدتی آمد این یک نکته در قرن سوم که رسید به حکایت مثل بخاری و مثل مسلم گفتند این حدیث ضعیف است ثابت نیست روشن شد ؟ البته این طور نبود که ائمه ی شأنشان چون دیگر ، یک اصطلاحی دارد من دائما اصطلاح در ضمن اصطلاح می گویم می خواهم آشنا بشوید یک بحثی دارند اهل سنت که اگر چیزی را صحیحین نیاوردند دیگر کسی حق تصحیح ندارد ، یک چیزی دارند اهل سنت لکن مشهورشان نه ما ممکن است از صحیحین نیاورده باشند ما خودمان یا ائمه ی دیگر نسائی و دیگران

تصحیح کرده باشند ائمه‌ی شأن منحصر به این دو تا نیستند اما یک تفکری هست که صحیح منحصر به آنچه که در صحیحین است در غیرش کسی دیگری حق تصحیح ندارد حق تصحیح برای این دو نفر است اما مشهور این است که نه ائمه‌ی شأن دارند که غیر از این دو نفر یک حدیثی را تصحیح کرده باشند و خیلی هم زیاد است یعنی یکی دو تا حدیث هم نیست

یکی از حضار: همان مستدرکات را قبول ندارند؟

آیت الله مددی: نه دیگر قبول نمی‌کنند، البته مستدرک یک قسمتش که استدراک نیست عرض کردم نزد خود حاکم صحیح است نه اینکه

یکی از حضار: نه علی شرط شیخین

آیت الله مددی: علی شرط شیخین یا شرط احدهما، البته شرط بخاری باشد می‌شود شرط شیخ، بخاری باشد

باز هم من این نکته را عرض کنم خدمتان ببخشید گاه گاهی از مطلب خارج می‌شوم حواسم هست نه اینکه حواسم نباشد لکن چون اینها منشاء شبهه شده و حوزوی‌های ما اصطلاح آشنا نیستند من مجبورم، گاهی می‌گویند من رجال البخاری فقط، علی شرط البخاری فقط نمی‌گویند، چون اگر شرط بخاری بود شرط مسلم هم هست، دقت کردید؟ چون شرطشان مثل هم است شرط بخاری و مسلم در تصحیح حدیث معاصرت است غیر از وثاقت و ضبط و عدالت و اینها معاصر باشد، بخاری اضافی بر معاصرت می‌گوید از او هم حدیث شنیده باشد نقل کرده باشد مسلم این را ندارد.

مثلا فرض کنید بنده با آقای حکیم معاصر بودم ایشان را دیدم نزد ایشان هم نشستم اما از ایشان چیزی نقل نکردم دقت کردید، طبق شرط بخاری قبول نمی‌شود چون نقل نکردم، اما طبق شرط مسلم قبول می‌شود چون معاصرت هست، دقت کردید؟ پس شرط بخاری اخص از شرط مسلم است اگر روی شرط بخاری صحیح شد روی شرط مسلم هم صحیح می‌شود این یک مطلب است.

اما یک اصطلاح دیگر هم دارند مخصوصا اخیرا من رجال البخاری، رجال بخاری یعنی بخاری از این نقل کرده مسلم از این نقل نکرده است، دقت کردید؟ این رجال البخاری غیر از شرط البخاری است اینها را با هم دیگر اشتباه نگیرید یعنی این شخص فقط بخاری در کتابش از او نقل کرده است اما مسلم، و این معنایش ضعف نیست دقت کردید؟ اما مسلم از این شخص نقل نکرده است هستند عده‌ای از افراد که فقط بخاری از آنها نقل می‌کند و عکسش هم هست مسلم نقل می‌کند بخاری نقل نمی‌کند.



یکی از حضار: آن وقت این می شود من رجال المسلم؟

آیت الله مددی: آها می شود من رجال مسلم نمی گویند من شرط مسلم دقت کردید، این گاهی اوقات این دو تا تعبیر را می خواستم آقایان با اصطلاحات، چون وقتی وارد نباشید اصطلاحات آنها گاهی به ما اشکال می گیرند که شما با اصطلاحات ما وارد نیستید راست هم می گویند خوب وارد نیستیم، اصطلاحاتی است که ما رویش کار نکردیم.

پس بنابراین تا اینجا این شد که به اصطلاح، بخاری و مسلم قبول نکردند اما عده ای از ائمه ی شأن مثل ابن حزم، ابن حزم مفصل بحث دارد قبول می کند حدیث رفع را قبول می کند دقت کردید؟ پس حدیث رفع در بین اهل سنت در قرن اول بود در قرن دوم بود اما در قرن سوم که حکایت است بین ائمه ی شأن نشان اختلاف است، بزرگان نشان امثال بخاری و مسلم قبول نکردند دیگران هم عده ای قبول کردند اختلافی است بینشان این یک نکته.

حدیث رفعی که بین آنها هست ثلاثی است غیر از ثلاثی ندارند و آن سه تا هم منحصر در خطا و نسیان و اکراه است، این نکته ی دوم، ثمره اش را هم که الان اشاره کردیم، نکات ظریفش را می خواهم.

یک قسمت از حدیث رفع نزد ما آمده مثل حسد مثل وسوسه مثل ما استره الیه در حدیث رفع ما آمده اینها در اهل سنت تک تک آمده است، همین حدیثی که ما داریم ۹ تایی، یکی اش هم حسد است این در روایت اهل سنت هم دارد که حسد اثر ندارد ما لم یظهر بید، ما لم یظهر بلسان او یعمل بید به نظرم از ابی هریره باشد ما لم یعمل بید، یعنی این سه تای اخیر جداگانه تک تک آمده است این سه تای اخیر در روایت اهل سنت یک جا نیامده است در روایات ما یک جا آمده است این را خوب دقت بکنید این یک نکته ی خیلی اساسی دارد این نکته را چرا من گفتم آن نکته این است که آیا واقعا حدیث رفعی که از پیغمبر نقل شده ۹ تا پشت سر هم بوده که ما الان داریم یا این را امام صادق این ۹ تا را پشت سر هم جمع کرده است دقت کردید؟

آیا این ۹ تا که در حدیث ۹ تا هست چون در کتاب صدوق دارد قال رسول الله این را نسبت به رسول الله داده آن وقت ۹ تا در اینجا آمده است آن وقت نتیجه ی این بحث چیست، این نتیجه ی بحث وحدت سیاق است که آیا به وحدت سیاق عمل بکنیم یا نه یکی از نکات، من دارم نکته های حدیث رفع را برای شما عرض می کنم دیگر حالا وارد بحث های طولانی است هر کدام جداگانه، من ظرافت ها و نکات فنی بحث، آیا می شود در حدیث رفع ما به وحدت سیاق عمل بکنیم مثلا در باب حدث معلوم است مراد مواخذه است دیگر عقوبت است.

اگر انسان حسد پیدا کرد اما عمل نکرد صحبت نکرد عقوبت ندارد بگوئیم بقیه ی فقرات هم نفی عقوبت است ، این سر اینکه مرحوم شیخ می گوید احتمال دارد نفی مواخذه باشد البته اسرار دیگر هم دارد یکی اش این وحدت سیاق است چون در کلام پیغمبر ۹ تا در یک عبارت آمده است یکی از مباحثی که الان باز در بین شیعه مطرح شده است و این بین اهل سنت نداریم چون آنها ۹ تایی ندارند ما ۹ تایی داریم و آنها چندتایش را جداگانه یک حدیث واحد دارند از روایات مختلف دقت کردید ؟ از روایات مختلف ، روشن شد چه می خواهم بگوئیم ؟

لذا می گویند اینکه امام صادق فرمود قال رسول الله این را امام صادق مجموعه ی اقوال رسول الله را جمع کرد مثل الان مثلا کتاب نوشتند اقوال پیغمبر نهج الفصاحه این جمع کردن اقوال پیغمبر است پس یک نکته ی مهمش این است که اینها را باید تک تک حساب کرد محاسبه کرد و بعد هم وحدت سیاق ندارد اگر مثلا در یک جایی رفعش واقعی است مثل فرض کن خطا و نسیان مثلا که می گویند رفعش واقعی است در یک جا رفعش ظاهری است مثل ما لا یعلمون .

مرحوم نائینی در حدیث ۶ تایی ۵ تایش را رفع واقعی گرفته یکی را رفع ظاهری گرفته است ، خوب یکی از اشکالات این است که وحدت سیاق اختیار می کند همه مثل هم باشند اگر رفع هست رفع واقعی باشد اگر ظاهری است همه ظاهری باشند وحدت سیاق ، آن نکته ی وحدت سیاق یکی اش این است یک نکته ی وحدت سیاق این است که این ۹ تا در کتاب شریف من لا یحضره الفقیه قال رسول الله آمده است . من نکات حدیث رفع را دائما عرض می کنم که آیا

نکته ی دیگری که باز در اینجا هست که این را من ندیدم ، دیدم شاید بعضی ها آوردند اما کمتر دیدم شاید که اصولا آیا حدیث رفع جزو سنن پیغمبر است یعنی حدیث رفع را پیغمبر فرمودند رفع یا حدیث رفع در حقیقت امضاء ما فی الکتاب است ، چون در کتاب شریف آمده ربنا لا تؤاخذنا ان نسینا او اخطانا

یکی از حضار : اینکه در کتاب من لا یحضر آمده چیست ؟

آیت الله مددی : قال رسول الله ان الله وضع عن امتی

یکی از حضار : رفع عن امتی ندارد ؟

آیت الله مددی : رفع فکر نمی کنم

یکی از حضار: توحید رفع دارد، خصال

آیت الله مددی: خصال رفع دارد سند هم دارد من لا یحضر سند ندارد مرسل است وقال رسول الله در من لا یحضر قال رسول الله

یکی از حضار: همین رفع عن امتی؟

آیت الله مددی: رفع شاید نباشد وضع عن امتی

الان چون مشهور است چند دفعه من این را اشاره کردم این نکات لطیفی است چون در خصال با سند آورده است در من لا یحضر بدون سند آورده است.

یکی از حضار: احمد بن محمد بن یحیی عطار،

آیت الله مددی: الی آخر عن حریر عن ابی عبدالله، از حریر از ابی عبدالله با سند آورده است.

لذا آن بحث هم دائما اشاره می کنم، یکی یکی اشاره می کنم در آنجا با سند آورده در من لا یحضر بی سند آورده در این کتبی که من دیدم حالا اگر بعضی ها اخیرا بعد از مناقشات بنده ملتفت شدند بحث دیگری است تا آنجایی که من دیدم گفتند آن که در کتاب فقیه مرسل است سندش همین است که در خصال آمده ارجاع داده است چون هر دو برای یک مولف است

یکی از حضار: حریر از امام صادق نقل می کند؟

آیت الله مددی: حالا اینها چون قبول می کردند.

و لذا مرحوم شیخ رسائل شیخ انصاری دارد روی الصدوق فی الصحیح فی الخصال عن ابی عبدالله این مبنی است بر اینکه سند

خصال صحیح است دنبال سند خصال رفتند

یکی از حضار: این قاعده است؟ هر کجا صدوق این کار را کرد

آیت الله مددی: نه اینجا گفتند.

و من توضیح دادم چون آقایان توجه نکردند متن خصال با متن فقیه فرق می کند این هم ظاهرا برای اولین من متوجه شدم در این کتاب هایی که تا حالا چاپ شده دیگر ندیدم متن خصال با متن فقیه فرق دارد هر دو ۹ تاست و لذا عرض کردیم متن فقیه از خصال نیست یعنی سندش در خصال نیست چون در متن

یکی از حضار: وضع عن

آیت الله مددی: امتی

یکی از حضار: السهو والخطاء

آیت الله مددی: بله

در متن فقیه خطا و نسیان و سهو آمده است، سهو در خصال نیامده است آن ۴ تایی که در ۶ تاست یگر آن ۶ تایی که در خصال آمده دو تایش سهو و نسیان است و بقیه، در کتاب فقیه سهو و نسیان و خطا ۳ تا آمده از آن ۴ تا یکی کم کرده است. این را آقایان توجه نکردند، شاید حالا بعد اخیرا نوشته باشند آن نوشته های سابق که من دیدم خیال کردند متن فقیه و خصال یکی است توجه نشده که متن خصال با فقیه فرق می کند متن خصال به خطا و نسیان اضافه شده در اهل سنت هم نداریم در روایاتی که الان ما موجود داریم این را هم نداریم روایاتی که الان داریم اما در فقیه آمده سهو و خطا و نسیان از آن ۴ تا چون ۶ تا باید باشد یکی اش را حذف کرده نمی دانم ما لم یطبقوا یکی اش را

یکی از حضار: یعنی گزینش کرده چه کار کرده؟

آیت الله مددی: نمی تواند نه، این دیگر خیلی گزینش عجیب و غریبی است یکی را حذف بکند یکی را اضافه بکند دیگر از چیز می افتد این از وثاقت ابتدایی از جامع المقدماتی هم می افتد این صلاحیتش تدریس جامع المقدمات هم ندارد که اگر بخواهد یکی را حذف بکند یکی را اضافه بکند این دیگر خیلی وضعش خراب است.

یکی از حضار: اگر سندش خوب بوده که خوب پس همه باید

آیت الله مددی: اگر فرمودید بله نیست. فرمودید اگر بله جواب نه خیر. ما متعارف را می‌گوییم اگر، اگر گفتیم بعد نتیجه می‌گیریم خوب اگر مقدمات در اگر بود نتیجه هم درش اگر است دیگر، گفت نتیجه تابع اخص مقدمات است ما در مقدمات اگر می‌گیریم در نتیجه هم می‌خواهیم قطعی بگیریم.

یکی از حضار: آقایانی که می‌گویند سندش برمی‌گردد به خصال و توحید این چه مبنایی است؟

آیت الله مددی: خیال کردند کتاب هر دو برای یک نفر است یکی است متن را نگاه نکردند مبنایی ندارد خیال نکنید مبنای خاصی دارد خواب دیدند یا صدوق را در خواب دیدند مبنای خاصی ندارد دیدند دو تا کتاب برای یک نفر است بعد ۹ تا دارد آنجا هم ۹ تا دارد دقت در متن نکردند، دقت کردید؟

عرض کردم کرارا اصولا علمای ما روی جهات خاصی خیلی روی متن کار نکردند اصلا کارشان روی متن نبوده است دقت در متن نکردند اگر دقت در متن می‌کردند می‌دیدند دو تا متن است نمی‌شود این سند برای آن باشد حالا غیر از اینکه حریر از ابی عبدالله نقل می‌کند یا نه غیر از اینکه حالا تصادفاً آقای خوئی این سند را هم صحیح می‌دانستند البته بعد برگشتند آقای خوئی این را بدانید البته نوشتند اما قاعدتا روی حدیث رفع ایشان برگشتند.

چون ایشان در کتاب خصال از نسخه‌ی خصال ایشان یک نسخه‌ی غلطی بوده محمد بن احمد، این احمد بن محمد بن یحیی است پسر محمد بن یحیی در یک نسخه محمد بن احمد است محمد مقدم است.

یکی از حضار: خوب چیز عطار دارد، اصلا لقب عطار دارد محمد بن احمد بن یحیی عطار

آیت الله مددی: خوب آها ایشان گفته چون محمد بن احمد حالا آن صاحب نوادر الحکمة است با آن ثقة است پس حدیث درست است البته در همین دراسات ایشان چاپ شده دوره‌ی اول اصول چون ایشان در رجال آن وقت کار نکرده بودند مبداء رجالی داشتند اما کار نکرده بودند.

و بعدها خوب فهمیدند که اشتباه است قطعاً احمد بن محمد بوده احتمال محمد بن احمد را احتمال بسیار بسیار اصلاً غیر معقول است نه اینکه بعید است. علی‌ای حال در حقیقت و لذا با برگشتن ایشان از آن سند ایشان برگشتند این را دقت نکنید. پس تا اینجا ما چند نکته ما راجع حدیث رفع عرض کردیم که در ذهن باشد.

یکی هم مساله‌ی سیاق است که الان عرض کردیم یکی هم مساله‌ی متن است که متن چند تایی است خصوص متن سهو هست یا نیست این نکات را عرض کردیم، یک نکته‌ی دیگری که در اینجا هست آقایان در بحث برائت در زمان شیخ مثل اهل سنت حدیث نداشتند برائت را حسب قاعده ثابت می‌کردند طبق این قاعده که هر حکمی که در کتاب و سنت نباشد واقعا نیست چنین حکمی وجود ندارد اگر برش کتاب و سنت نباشد نیست، نیستشان نیست واقعی بود

یکی از حضار: یعنی شک نمی‌کنیم که نیست

آیت الله مددی: ها دیگر حکم ظاهری نبود.

این برائت در بین شیعه هم آمد دقت کردید؟ این برائت در بین شیعه هم آمد و مشکل کار کجا شد این حدیث رفع که درش ما لا یعلمون داریم چون اهل سنت حدیث ما لا یعلمون اصلا ندارند، اصلا کلمه‌ی ما لا یعلمون ندارند نه مفردا نه در ضمن حدیث رفع ما لا یعلمون ندارند این را ما داریم در ضمن حدیث رفع داریم لکن این در کتاب کافی در بحث اصول آمده اصول کافی که آن هم شرح خاصی برای سند و تاریخش دارد و در کتاب صدوق در دو تا آمده یکی در خصال با این سندی که الان عرض کردم و یکی هم در کتاب فقیه مرسلا شیخ طوسی در قرن پنجم نمی‌دانم حالا چرایش را هنوز نفهمیدیم از اصول کافی اصولا نقل نمی‌کند، یا نزدش نبوده یا احتمال می‌داده که روایت مربوط به باب فقه ندارد از روایاتی که ما داریم الان منحصر در اصول کافی است مرحوم شیخ طوسی نقل نمی‌کند، احتیاج به این و اختصاص به حدیث رفع هم ندارد، این یک.

از آثار صدوق هم کم نقل می‌کند اگر هم نقل بکند بیشتر از همین فقیه است مثلا خصال، علل الشرایع و اینها نقل نمی‌کند لذا مرحوم شیخ طوسی این حدیث رفعی که ما داریم، خوب دقت کنید، که درش ما لا یعلمون است این حدیث را شیخ طوسی نقل نمی‌کند. شیخ طوسی در مبسوط و در خلاف حدیث رفع اهل سنت را نقل می‌کند سه تایی، این را خوب دقت کنید. خوب آن حدیث رفع سه تایی هم به درد برائت نمی‌خورد چون ما لا یعلمون درش ندارد.

به نظر من این طور می‌آید چون اینها را ننوشتند یک سر اینکه حدیث رفع یعنی برائت باز هم بین اصحاب ما به معنای نفی حکم واقعا بود به همان برائت اهل سنت نگاه می‌کردند و تعبد نداشتند من برای این کلمه، ایشان می‌گویند که لأنه يعتبر في البرائة ان يكون المجهول مما تناله يد الجعل، این يد الجعل بنابر اینکه به حدیث رفع تمسک بکنیم ما برای شرح این کلمه گفتم باید مرفوع مما تناله يد الجعل و اینجا امر عادی است، این مبنی است بر اینکه دلیل ما در باب برائت حدیث رفع باشد که بگوید رفع عن امتی.

اما اهل سنت چون حدیث رفع ندارند در باب مجهول برائت را روی قاعده اثبات کردند و قاعده‌ی آنها چه بود این در کتاب نیست در سنت نیست پس جایز است دیگر نیست این حکم نیست ، دقت کردید چه شد ؟ روی آن مبنای اهل سنت من اینها را گفتم گفتیم حالا اقلا خود بحث که آسان است مشکل ندارد یک مقدار مطالبی را مرحوم نائینی اینجا فرمودند من اقلا اینها را شرح بدهم چون به زودی شاید به حدیث رفع نرسیم .

پس این که مما تناله يد الجعل این مبنی است بر اینکه حدیث رفع به تعبد باشد و عرض کردیم متاسفانه مثلا ابن ادریس بعد از شیخ است ابن ادریس برائت نزد خودش نیست یعنی واقعا نیست ،

یکی از حضار : شک نمی کرده که

آیت الله مددی : شک نمی کرده دقت کردید چه شد ؟

چون شیخ طوسی که نیاورده حدیث رفع را ابن ادریس هم حرف‌هایش را از شیخ گرفته ، نوه‌ی دختری شیخ هم هست مرحوم ابن ادریس پس ابن ادریس برائتش با برائت اهل سنت است روشن شد ؟ دیگر تناله يد الجعل ، يد التشريع و يد الجعل دیگر نمی خواست روشن شد چه می خواهم بگویم ؟

یکی از حضار : می شود شبه اماره

آیت الله مددی : نه اصلا واقعیت است واقعا نیست در واقع

اصلا گفتیم مرحوم شیخ صدوق هم کل شیء مطلق هم صدوق همینطور فهمیده است ، کل شیء مطلق حتی یرد فیه نهی یعنی هر چیزی حلال است واقعا مطلق است واقعا تا شارع تشریع بکند نه به ما برسد یرد یعنی تا ، مثل احلت لكم بهيمة الانعام الا ما يتلى عليكم یکی از حضار : الان این برائت چه نوع برائتی است ؟

آیت الله مددی : کدام یکی ؟ ما یا آنها

یکی از حضار : می خواهم بگویم اصل نیست این

آیت الله مددی : نه این اصل نیست دیگر ، اصل نبوده است . و لذا گاهی اوقات مثلا برائت را در مقابل حدیث می گرفتند عده‌ای می گفتند در اینجا به حدیث فلان مراجعه می کنیم اهل سنت همینطور عده‌ای هم به برائت مراجعه می کردند .

یکی از حضار: اصطلاح جدیدی است این برائت؟

آیت الله مددی: نه برائت قدیم همین بوده الان نزد ما شد ما جدیدیم روشن شد؟

اصلا حدیث رفع چون نبود شیخ هم نیاورده بود ما لا یعلمون را بعد از شیخ هم مشهور نشد دقت می کنید؟ چون بیشتر بعد از شیخ، مثلا خود مرحوم علامه در کتاب مختلف اگر یک مورد تا آن مقداری که من نگاه کردم با دقت اصلا از کافی نقل نمی کند یا فقیه یا تهذیب از کافی نقل نمی کند اینها نقل هایشان از شیخ و فوقش صدوق حالا صدوق را هم چون اخباری و اینها می دانستند نه، عمده اش شیخ.

و لذا تا مدت ها برائت واقعی بود مضافا به آن حدیث کل شیء مطلق که صدوق منفردا نقل کرده آن هم برائت است البته آقای خوئی می فرمودند یرد یعنی تا به تو برسد اما یرد خلاف ظاهر است یرد از شارع برسد چطور به تو برسد مراد وصول نیست مراد صدور است یرد مراد صدور است حتی یرد فیه نهی نه مراد وصول است به تو برسد، آقای خوئی اصرار دارند یرد فیه نهی یعنی به تو برسد، انصافا یرد به معنای صدور است نه به معنای وصول و لذا هم اصلا صدوق به آن حدیث تمسک کرده مثلا فلان چیز اشکال ندارد واقعا لقوله کل شیء مطلق حتی یرد، اصلا تمسک کرده برای حکم واقعی تمسک کرده به این عبارت دقت می کنید نه برای حکم ظاهری.

این وضع بین اصحاب ما بود تا اخباری ها، اخباری ها که آمدند گفتند این حدیث، این برائتی که اهل سنت گفتند درست نیست خیلی از احکام نزد بقیة الله هست صادر شده از ائمه علیهم السلام صادر شده به ما نرسیده است فقط اخباری ها این دفعه ملتفت حدیث رفع آنها شدند چون در فقیه هم آمده در خصال هم آمده آمدند گفتند این در موضوعات است در شبهات موضوعیه است، اخباری ها گفتند حدیث رفع

بعد از اخباری ها وحید این یعنی ۳۰۰ سال اخیر است تقریبا، مرحوم وحید بهبهانی گفتم وحید بهبهانی کار اساسی اش این بود همان مباحث اصول را از راه روایات اثبات کرد این اولین کار در شیعه این شد، ایشان آمد به حدیث رفع تمسک کرد برای برائت در شبهات حکمیه از آن زمان در بحث کیفیت و دلالت بحث شد، چون در مثل خطا و نسیان که موضوعات خارجیه بود وحدت سیاق هم بود گفتند ما لا یعلمون هم موضوعات خارجیه است. وحید آمدند گفتند نه ما لا یعلمون اعم از موضوعات خارجیه و احکام یعنی مثل خود نائینی، نائینی هم معتقد به این مطلب است اینجا موصول است، چون این را هم دقت بفرمایید، حدیث رفع چه در بین ما چه در بین اهل سنت هم به صیغه ی خود مصدر آمده خطا و نسیان و هم ما اخطئوا و هم ما نسوا، هم به صیغه ی الاکراه آمده هم به صیغه ی الاستکراه آمده هم به صیغه ی ما اکرهوا علیک اصلا متونش مختلف است.



در بعضی هایش هم ان الله وضع عن امتی ، بعضی هایش ان الله رفع عن امتی در بعضی هایش اهل سنت دارند ما نداریم به نظر ما در یک حدیث رباعی باشد ان الله تجاوز لامتی تجاوز هم دارند ، اهل سنت کلمه‌ی تجاوز هم دارند

یکی از حضار: ممکن است همه اش نقل به معنا باشد؟

آیت الله مددی: احتمال دارد مشکلی دارد متن یکنواخت نیست.

یکی از حضار: اضطراب دارد

آیت الله مددی: خوب آن دیگر باید قدر متیقن قبول کرد یا یک شاهد قوی بیاوریم برای اینکه چه بوده تا اینجا روشن شد مطلب؟

پس من راجع به شرح این کلمه‌ی مما تناله يد الجعل والرفع الشرعی توضیح عرض کردم این مبنی است بر کاری که در بین شیعه بعد از اخباری ها پیدا شد این تاریخ دارد از این کلمه ، از وقتی که بنا شد در ما لا یعلمون به حدیث رفع تعبد عمل بکنند و تعبد به حدیث رفع هم عمل بکنند به شرطی که شامل حکم هم بشود که اگر شک در حکم کرد این ، نکته اش این است ، اگر شک کردیم ترتیب شرط در باب قطرات وضوء این در حکم شرعی است دیگر حدیث رفع شاملش می شود ، چرا چون شک در این است که آیا ترتیب شرط است یا نه ما لا یعلمون سر ما لا یعلمون برداشته می شود .

من عرض کردم خود مطلب خیلی بسیط است لکن این جهات دیگری که هست من یک مقدار از جهات حدیث رفع پس این مما تناله يد الجعل والتشريع روشن شد این مبنی است بر اینکه حدیث رفع در شبهات حکمیه جاری بشود این یک . چون به درد آقایان می خورد . دو : ما لا یعلمون هم درش باشد . سه : رفع و وضعش باید شرعی باشد عادی و عقلی را شامل نمی شود . در امور عادی

اما روی آن مبنایی که گفته شد که حدیث رفع ، نیست نیست دیگر واقعا نیست بلکه ما یک اصالة العدم هم داریم در امور ، مثلا زید ازدواج کرد اصل عدم است این اصالة العدم عرض کردیم اصالة العدم به معنای عدم علم است نه به معنای عدم واقع . یک عبارتی مرحوم نائینی عرض کردم سابقا در رساله‌ی لباس مشکوک دارد یک احتمال می دهد که مراد عدم واقع باشد بعد هم خودش جواب می دهد می گوید ممکن ان يقال ، یعنی قلت ممکن انصافا هم ان قلتش روشن نیست هم جوابش روشن نیست هر دویش ابهام دارد انصافا ما چیزی به نام اصالة العدم در واقع نداریم .

یکی از حضار: یعنی این هم امر عقلانی است؟

آیت الله مددی: علم، علم نداریم، عدم ظاهری، حجیت نیست نه، عدم ظاهری

من خبر ندارم ایشان بچه دار شده یا نه می گوئیم اصل عدم است، عدم یعنی عدمی که ما ندانیم نمی دانیم، نه اینکه واقعا نیست، اصل ظاهری می شود.

یکی از حضار: عقل نظری هم دیگر

آیت الله مددی: اصل ظاهری و این اضعف اصول هم هست این دیگر ته دیگ اصول است از همه ی اصول از استصحاب و از همه ی اصول ضعیف تر این اصالة العدم

یکی از حضار: استصحاب نیست این نبودن

آیت الله مددی: نه، بعضی ها در اینجا استصحاب را هم در نظر گرفتند گفتند مثلا سابقا بچه دار نبوده مثلا ۵ سال قبل حالا هم بچه ندارد اینها آمدند گفتند احتیاج به استصحاب نیست چون همین که تصور بکنیم یک امر ممکن را و ثابت نشود اصالة العدم می آید دیگر نمی خواهد عدمش را تصور بکنیم تا بکشیم آن عدم را چون در استصحاب یک لحاظ هست عدم را نگاه کردیم عدم را کشیدیم به زمان خودمان این نکته ای که فرق بین اصول رتبه بندی بکنیم از کارهایی است که اصولیین متاخرین شیعه کردند اهل سنت ندارند یعنی احتیاج به استصحاب ندارد، یعنی بگوئیم تا ۴ سال پیش که بچه نداشت حالا هم ندارد دیگر نمی خواهد استصحاب بکنیم چرا می خواهی استصحاب بکنی، چون استصحاب معنایش چیست؟ باید شما آن عدم را ببینی آن عدم را بخشی تا زمان فعلی باید این کار را بکنی دیگر استصحاب معنایش این است.

شما احتیاج به این کار ندارید همین که شک کردید بچه آمد یا نه اصل عدمش است، دیگر احتیاج ندارید که بکشید عدم را تا زمان ما به همان مقدار، این اگر شد دیگر نیازی به آن تعبد نداریم که آن را ادامه بدهیم، مثلا آن عدمی که تا ۳ سال قبل بوده بکشیم تا زمان خود ما نکته ای ندارد برای این جهت.

علی ای حال این یک مقدار ما اقلا گفتیم یک مقدار مطالب خارجی را عرض بکنیم که چون شاید در وقتش نرسیم حالا اقلا در اینجا صحبت بشود راجع به حدیث رفع هنوز صحبت هست چون مرحوم نائینی آثار بار می کند ما مطالب دیگر را بعدا عرض می کنیم.